

ویتگنشتاین

کورت و وختل - آدولف هوبنر

ترجمه محمد همتی



فهرست

یادداشت ناشر	۹
مقدمهٔ دبیر مجموعه	۱۱
یادداشت مولف برای ترجمه فارسی	۱۳
یادداشت مترجم	۱۵
ویتگنشتاین و کج فهمی پوزیتیویستی	۱۷
ویتگنشتاین و وین	۲۷
از وین تا کیمبریج	۴۱
ویتگنشتاین در جنگ جهانی اول	۵۵
معتقدم، سرانجام مسائل مان را حل کرده‌ام	۷۱
سال‌های بربادرفته	۸۱
باز هم در کیمبریج	۹۳
فلسفهٔ متاخر ویتگنشتاین	۱۰۷
تاثیرات	۱۱۹
پی‌نوشت	۱۲۵
سال‌شمار وقایع زندگی ویتگنشتاین	۱۳۳
ویتگنشتاین از نگاه دیگران	۱۳۹
دربارهٔ نویسندگان	۱۴۳
واژه‌نامه	۱۴۵

ویتگنشتاین و کج فهمی پوزیتیویستی

امر ناگفتنی - ناگفته - در آن چه بیان می شود، مستتر است.^۱

کمتر نامی در تاریخ فلسفه به این میزان شگفتی آفرین و بلکه تناقض برانگیز بوده است که نام ویتگنشتاین. اغلب مردم کوچه و بازار، او را نمی شناسند، و بسیاری از فلسفه دانان او را فیلسوف به تمام معنا و محسمه فلسفه می دانند. از جمله اندیشمندان قرن بیستم است که بیش از دیگران به او استناد شده و در آثارشان به او ارجاع داده اند، در حالی که او در سراسر زندگی اش تنها چند ده صفحه ای منتشر کرده. از زمان مرگش به ستاره سنت فلسفی تازه ای تبدیل شده، در حالی که خود می خواست ما را از فلسفه سنتی برهاند. کتاب شناسی ویتگنشتاین شماری نزدیک به دوهزار عنوان را شامل می شود و همچنان آثار تازه ای درباره او و فلسفه اش منتشر می شود. درباره شخصیت او اظهارات ضد و نقیض بسیاری مطرح شده است. عده ای او را یک انقلابی رهایی بخش یا به قولی «گالیله جدید» می نامند و او را سرآغاز عصر جدیدی در اندیشه انسانی می دانند و در مقابل برخی او را اندیشه ای مخرب می دانند که تصویر «جهانی انسانیت زدایی شده»^۲ را نقش زده و راه را برای عصر پوزیتیویسم غیرانسانی گشوده است وقتی برای فهم آثار او دست به مقایسه با قدما - برای نمونه با نیچه و کانت - می زنیم، باز هم به ورطه تناقض می افتیم. تا یکی او را سقراط زمانه ما می داند، دیگری پیدا می شود که او را به عنوان ضد سقراطی^۳ معرفی می کند. پوزیتیویست ها او را پیامبر خود می نامند و دیگرانی او را مروج «امر رازورانه» می دانند که به کل با اندیشه پوزیتیویستی ناهمخوانی دارد. به زندگی اش می نگریم، ثروت و فقر، نبوغ و دیوانگی، سردمزاجی در عشق و عشق بی حد و حصر، و البته

معطوف به شماری محدود از انسان‌های اطرافش، چراغی فراراه ما قرار نمی‌دهد. آن چه بر پیچیدگی مکتب و شخصیت او می‌افزاید، سبک روایت‌گونه آثار او و بیش از همه مستندات جسته‌گریخته‌ای از زندگی اوست. دشواری آثار او به شیوه‌اندیشیدنش باز می‌گردد، آن‌گونه که خود می‌گوید:

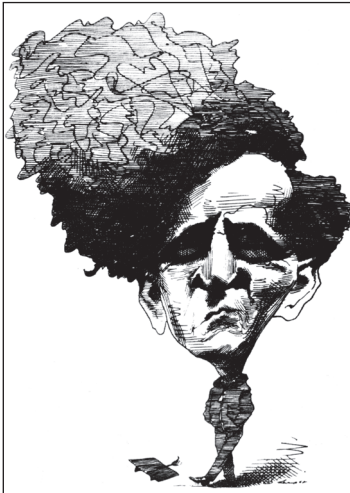
این‌که ناچار به اندیشیدن در خطی ممتد شوم، برایم زجر آور است.

خلاءهای زندگی‌نگاری او هم ناشی از عدم تمایزش به نشر آثارش بوده است. / اشارات فلسفی (Philosophische Bemerkungen) را بنا به آن چه در مقدمه گفته:

به احترام خدا... یعنی به قصد خیر نوشته شده و هر اندازه که چنین نباشد پس به همان میزان از سر غرور و چیزهایی از این دست نوشته شده، و در آن صورت نگارنده مایل است به همان اندازه به میزان غرور و باقی صفات نکوهیده^۴ مهر ابطال بر آن بخورد.

هر تفسیری با دشواری‌هایی مواجه می‌شود: درک اندیشه ویتگنشتاین نیاز به پیش فرض‌هایی بنیادین دارد که تنها شامل نوشته‌های او نمی‌شود و به جزئیات زندگی او نیز باز می‌گردند. آن چه بر این دشواری می‌افزاید محصور کردن گفته‌های او در مرزهای گفتنی‌هاست. به عبارت دقیق‌تر از این حیث در اندیشه ما سه دیدگاه با هم تلاقی می‌کنند و عرصه را بر هم تنگ؛ ابتدا این که باید بکشیم شخص ویتگنشتاین را بشناسیم که از منظر ناگفتنی بودن شخصیت - فرد فراگفتنی نیست - بدون شک کاری ناقص خواهد بود. سپس می‌خواهیم گفته‌های ویتگنشتاین را دریابیم - کاری نه چندان آسان - از حیث چندلایگی گفتار، و در آخر می‌ماند آن چه ویتگنشتاین قصد گفتنش را داشته است؛ به بیان بهتر: آن چه ما را به آن رهنمون بوده، چرا که آن چه ناگفتنی است در بیان ابتر می‌ماند، اما از طرفی در لباس آن چه گفته شده پیش روی ماست.

تک‌نگاری پیش روی شما از این حیث می‌کوشد، طرحی از ویتگنشتاین ارائه دهد که تنها متکی بر نوشته‌ها نیست، بلکه متوجه سیر درونی او و نمای بیرونی زندگی او نیز هست. در این کار از کمک بی‌شائبه دکتر توماس استانبرو - ویتگنشتاین بر خوردار بودیم که گزارش‌های خانوادگی، نامه‌ها و دیگر اسناد را در اختیارمان قرار داد و با دانسته‌های شخصی‌اش از روابط خانوادگی و اعضای خانواده به عنای کار ما افزود. شایسته است که همین جا از او سپاسگزاری کنم.^۵ این که تازه اکنون زندگی نامه‌های ویتگنشتاین منتشر می‌شوند، بیش از هر چیز از مخالفت اقوام و دوستان فیلسوف ناشی می‌شود، که بر این باور بودند که ویتگنشتاین هرگز تمایلی به نگارش زندگی نامه‌اش نداشته. به عنوان مثال دوستش رودولف کودر در اولین گزارش برای نگارش زندگی نامه‌ای به قلم زندگی نامه‌نویس ناکام و قوم و خویش دورش،



کاریکاتوری از لودویگ ویتگنشتاین به قلم دیوید لوبین

آوگوست فون هایک، به او می نویسد: «اگر ویتگنشتاین اکنون مرا می دید می گفت: این مزخرفات چیست که سرهم می کنی؟» در ضمن سوء تفاهم های بسیار و گزارش های غلط، شیفتگی های یا دشمنی ها و هم چنین تا حد بسیاری این حقیقت که ویتگنشتاین از نمایندگان تاریخ اندیشه ماست، مسبب چنگدوگی نظرات درباره ویتگنشتاین بوده است.

بسیار می شنویم که می گویند، ویتگنشتاین تنها فیلسوفی است که توانسته نه تنها یک، بلکه دو نحله فلسفی را پایه گذاری کند، یکی را با انتشار تراکتات (Traktat) بعد از جنگ جهانی اول و دیگری را با پژوهش های فلسفی که بعد از مرگش و در دهه پنجاه منتشر شد.

شکی در این نیست که ویتگنشتاین پایه گذار دو نحله مهم قرن ماست: پوزیتیویسم منطقی و آن چه مکتب تحلیل زبانی می نامندش. هر دو گرایش بر صحنه مناظرات علمی گذشته سایه انداختند و نقشی تعیین کننده، به خصوص در قلمرو زبانی انگلوساکسن و بعدها در عرصه فلسفی قاره اروپا داشته اند و هر دو از آن ویتگنشتاین بوده اند. وقتی ویتگنشتاین را بنیانگزار هر دو این نحله های فلسفی قلمداد می کنیم و با این رویکرد قدم در راه درک اندیشه های او می گذاریم، درمی یابیم که فرض ما با تصور ویتگنشتاین از خودش و نیات واقعی او، نمی خواند. و هر چه زوایای بیشتری از زندگی و شخصیت ویتگنشتاین بررسی و آشکار می شود، به خصوص منظر پوزیتیویستی فلسفه ویتگنشتاین، بیشتر زیر سوال می رود. امروزه هر که می خواهد با فلسفه ویتگنشتاین آشنا شود، بی شک به سراغ مشهورترین و تنها اثر او که در زمان حیاتش، به خواست خودش و در روزگار جوانی اش منتشر شده، رساله منطقی-فلسفی، می رود؛ کتابی جیبی، کوچک، با عنوانی جالب و حجمی اندکی بیش از صد صفحه و مقدمه ای با کلماتی ساده و رسا، مقدمه ای بر انگیزاننده و نویددهنده:

کتاب به مسائل فلسفی می پردازد و -به باور من- نشان می دهد که پرسش افکنی درباره این مسائل در کج فهمی از منطق زبان ما نهفته است. می توان تمام مقصود کتاب را در چند کلمه گنجانند: آن چه تن به گفته شدن می دهد، می تواند به روشنی گفته شود؛ آن چه ناگفتنی است، می باید درباره اش خاموش ماند.

و سپس با اطمینان بیشتر، اگر نخواهیم بگوییم غرور بیشتر، ادامه می دهد:
از نظر من راستی افکاری که در این جا بیان شده، خلل ناپذیر و قطعی می نماید.

ویتگنشتاین بر این باور است که، مسائل را به تمام معنا حل کرده است. کتاب را با خوشبینی تمام ورق می زنیم و به ناگاه با شماره گذاری، زمختی، اختصار و انتزاعی گویی متن ها مواجه می شویم:

جهان هر آن چه است که وضع واقع هست- نقطه! جهان جمع بوده ها است و نه اشیاء- نقطه!^{۷۱}

سبکی به شدت گزیده گو؛ نه راهنمایی در کار است و نه توجیهی، حتی در حد اشاره ای راهگشا در حواشی یا گریز به اندیشه ای دیگر یا توضیحی گذرا بر جملات؛ همه چیز در نهایت اختصار بیان شده و مملو از جملات دشوار، منطقی، هستی شناسانه، معرفت شناختی و بیش از همه زبان شناسانه است. حتی رجوع به آثار دیگر بازمانده از او که پس از مرگش منتشر شدند نیز کمکی به ما نمی کند. موضوعات همیشه همان مسائل انتزاعی و در حیطه فلسفه به معنای اخص کلمه هستند؛ تقریباً نیمی از متن ها به مسائل ریاضی و مرتبط با منطق می پردازند، که در درک آن ها غیر متخصصان که جای خود دارد، چه بسا فلاسفه نیز درمی مانند. حتی از روزنگاری های ویتگنشتاین نیز طرفی نمی بندیم و خیلی زود مایوس می شویم. موضوع روزنگاری های او تفاوت چندانی با آن چه در رساله آمده ندارند. جملاتی سرد و خالی از احساس، گزیده گویی و منطق محض متن را از احساس تهی و آن را دست نایافتنی و چه بسا مایه هراس خواننده کرده است و به قول هربرت مارکوزه «دنیای مصنوعی و بی مایه واقعیت آکادمیک». ویتگنشتاین این جا در هیئت پوزیتیویستی ظاهر می شود که تمام مسائل را در قالب «جدیتی کاذب به نمایش می گذارد»،^{۷۲} آن ها را به پرسش های علمی تبدیل می کند و در این فرآیند آن ها را از درون مایه زنده شان تهی می کند؛ اصالت، تشخص، فردیت، گویا همه این ها از دست رفته اند. ویتگنشتاین تکنسین، مهندس و فرزند سلطان فولاد بود که توانست مجذوب سوالات منطقی و ریاضیات بنیادین شود و در کسوت تجربی مشربی روشنفکر، زندگی واقعی را از یاد ببرد.

بر فرض که با همه این موانع باز هم دست از خواندن رساله برنداریم، باز هم به زودی با جملاتی برانگیزاننده از بعدی دیگر مواجه می شویم، جملاتی از این دست:

فلسفه نه آموزه، بلکه فعالیت است.

یا:

فلسفه به تمامی «نقد زبان» است.